جلسه 559

دوشنبه 18/11/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که آیا مقسم در بیان مرحوم شیخ که اعلم أنّ المکلف إذا التفت الی حکم شرعی شامل مجتهد می شود نسبت به وظائف مقلیدنش یا نه؟ که عرض کردیم که مکلف اعم هست از مجتهد و مقلد. و مجتهد هم فرقی نمی کند که ملتفت بشود به حکم شرعی متعلق به خودش یا حکم شرعی متعلق به مقلدینش.

بحثی که در اینجا استطرادا پیش می آید این است که ما مشکل مجتهد را نسبت به فتوایی که در حق مقلدین می دهد حل کردیم، که مجتهد در موارد امارات و اصول چگونه فتوی بدهد که مشکل شرعی پیدا نکند. این را قبلا بحث کردیم. که عمده آن با تقلید طولی حل می شد، که ابتدا وقتی مجتهد مثلا فتوی می داد به وجوب احتیاط، موضوع وجوب احتیاط که علم اجمالی بود ابتدا برای مقلد ایجاد می کرد و در رتبه بعد می گفت بر تو احتیاط واجب است. فتوای به وجوب احتیاط مثلا در اطراف علم اجمالی یک مرحله ای نبود تا اشکال پیش بیاید که مجتهد علم اجمالی دارد چه ربطی دارد به عوام. می گفتیم مجتهد برای عوام ایجاد علم اجمالی می کند و به تبع آن عوام موضوع می شوند برای وجوب احتیاط. تا مجتهد ایجاد علم اجمالی نکند برای عوام، حق ندارد به آنها فتوی بدهد که یجب علیکم الاحتیاط بالجمع بین کذا و کذا.

یک اشکالی در بحوث مطرح شده است که این اشکال مربوط شده در بحوث به مجتهد غیر اعلم.

ایشان می گویند ما یک اشکالی هم در رابطه با مجتهد غیر اعلم داریم، که چطور اصلا جرأت می کند فتوی بدهد. وقتی اعتراف می کند که اعلم وجود دارد، یعنی اعتراف می کند که شاید مطالبی باشد که به فکر من نرسیده است ولی به فکر اعلم رسیده است. خب با این وجود می گویند آقای مجتهد غیر اعلم، پس چطور شما جازم می شوی به این استظهار فقهی خودت؟ چطور جازم می شوی به این برهان خودت در اصول و یا در فقه؟ آیا احتمال نمی دهی اگر با اعلم بحث کنی اعلم مطالب به تو بگوید که نظرت عوض بشود؟ یا احتمال نمی دهی که شما که تمسک می کنی به اصالة البرائة اگر با اعلم بحث کنی از یک حدیث به دست بیاورد حرمت این فعل را، پس هنوز فحص تو کامل نیست، پس چطور فتوی می دهی به برائت با وجود اینکه احتمال می دهی اگر با اعلم بحث کنی او از یک حدیثی استظهار بکند حرمت این فعل را که برائت از او جاری کردی و ت ورا قانع بکند؟

این مشکل مربوط به خود مجتهد هم می شود که چطور می خواهد به این نظرش عمل کند. پس چطور آقایان می گوید بلغ مرتبة الاجتهاد و حرم علیه التقلید. ای استاد بزرگوار که برا شاگردت می نویسی حضر عندی فترة و بلغ مرتبة الاجتهاد فحرم علیه التقلید، شما که او را اعلم نمی دانی بلکه خودت را اعلم می دانی چطور به او می گوئی حرم علیک التقلید و یجوز له العمل بما استنبط.

این اشکالی است که آقای صدر مطرح می کند و می گوید ما جواب حاصم و قاطعی برای این مطلب نداریم.

می فرماید: یک جوابی به نحو شبهه موضوعیه می دهیم، و جوابی که ایشان می دهد این است که می گوید شما فقط احتمال خطاء را در غیر اعلم نبرید به آن محدوده اختلاف نظر این غیر اعلم با اعلم. حتی در مسائل مورد اتفاق هم چه بسا در روش استدلال غیر اعلم خطا بکند. پس احتمال خطاء مختص به فتاوایی که غیر اعلم برخلاف اعلم می دهد نیست. در فتاوایی که غیر اعلم موافق با اعلم هست احتمال خطاء در منهج استدلال وجود دارد. ولذا ایشان می گوید که این مطلب می تواند مشکل را یک مقدار حل بکند. چطور؟ ایشان می گوید مثل بزنیم:

شما فرض کنید نه تا مسأله فقهی وجود دارد، هر مسأله فقهی پنج استدلال در موردش هست، مجموع استدلالات می شود چهل و پنج استدلال. سه مسأله فقهیه اختلاف هست بین اعلم و غیر اعلم. ایشان می فرماید که: ما اگر احتمال خطاء غیر اعلم را فقط در این سه مسأله فقهیه مورد اختلاف بخواهیم روی آن حساب باز کنیم، کار مشکل می شود. چون سه مسأله فقهیه است احتمال خطاء غیر اعلم در این سه مسأله فقهیه وجود دارد، چون شاید اعلم مطالبی را دارد که اگر با او بحث کنیم نظر غی راعلم عوض بشود، ولذا به این غیر اعلم می گویند شما چه جور در این سه مسأله فقهیه نظر قطعی می دهی بدون مراجعه به اعلم؟ اما اگر مجموع مسائل را نگاه کنیم بلکه مجموع استدلالات را نگاه کنیم نظر عوض می شود، می شود چهل و پنج استدلال.

اگر فرض کنیم در هر سه استدلالی یک استدلال را این غیر اعلم اشتباه می کند، یعین احتمال اشتباهش هست. خب چهل و پنج استدلال وجود دارد، خب یک سومش می شود پانزده استدلال. پس در این پانزده استدلال مجتهد اعلم نظری دارد مافوق این مجتهد غیر اعلم که این مجتهد غیر اعلم در آنها خطاء کرده است. تا اینجا حرفی نیست.

اما این مقدار ضرر نمی زند. چون شاید این پانزده خطاء در مجموع چهل و پنج استدلال مربوط باشد به آن استدلالهایی که مضر به نظر غیر اعلم نیست. یعنی از آن سه مسأله فقهیه که اعلم با غیر اعلم اختلاف دارد، هر مسأله فقهیه پنج استدلال دارد، یکی از آن پنج استدلال هم درست باشد غیر اعلم به هدفش می رسد. در آن نه مسأله در شش مسأله که اختلاف ندارند که هیچ، در آن سه مسأله ای که اختلاف دارند هر مسأله ای اگر یک استدلالش درست باشد پس فتوای غیر اعلم درست است.

شما بیائید بگوئید آن پانزده خطاء در مجموع استدلالات یعنی مجموع این استدلالهای در این سه مسأله فقهیه. کل پنج استدلال در این مسأله فقهیه اول که خالف غیر الاعلم فتوی الاعلم، این مجموعه همه اش باطل. مجموعه پنج استدلال در مسأله ثانیه ای که خالف الاعلم آنها هم همه اش باطل. آن مجموعه پنج استدلالی هم که در مسأله ثالثه ای که خالف فیها الاعلم آنها هم همه اش باطل. یعنی آن پانزده استدلال باطل همه اش منطبق است بر مجموعه استدلالت در این سه مسأله فقهیه که خالف فیها غیر الاعلم الاعلم، خب این احتمال بسیار ضعیف است، که شما بگوئید اتفاقا از چهل و پنج استدلال که پانزده استدلال که غیر اعلم اشتباه کرده، حتی اگر بگوئید یقین داریم که اشتباه کرده فضلا از اینکه ما یقین نداریم احتمال اشتباه می دهیم، یقین کنید از این چهل و پنج استدلال پانزده استدلال اشتباه بوده است، اما این پانزده استدلال مربوط می شود به آن پانزده استدلال در این مسأله فقهیه؟ این احتمالش به قول آقای صدر بخواهید در هر مسأله فقهیه این را حساب کنید می شود یک احتمال از دویست و چهل وسه احتمال. خب این احتمال موهون است و خلاف اطمینان است.

می گویند جناب آقای صدر! از کجا اینجور حساب کردی؟

می گوید قانون حساب احتمالات. قانون حساب احتمالات چیست؟ می گوید ببینید شما برای چی می گوئید خبر متواتر مفید قطع است و خبر مستفیض مفید اطمینان است؟ چرا اینجور می گوئید؟ جهتش این است که وقتی زید می گوید ساعت 8 صبح شخصی در خیابان صفائیه تصادف کرد و فوت کرد. این احتمال صدقش یک دوم است. چون دو احتمال است، احتمال صدق و احتمال کذب، احتمال صدقش یک دوم و احتمال کذبش هم یک دوم. عمرو می گوید دیدم ساعت 8 صبح در خیابان صفائیه یک نفر تصادف کرد و مرد. اینجا 4 احتمال درست می شود:

احتمال صدق هر دو که هر دو صادق باشند.

احتمال صدق اولی وکذب دومی. دومی که می گوید رأیت دروغ می گوید ولی اولی که زید راست می گوید.

احمال عکس، صدق دومی و کذب اولی.

کذب کلیهما.

خب سه احتمال هر سه یک نتیجه مشترکه ای دارند وآن اینکه مات شخص فی شارع صفائیه فی الساعة الثامنة فی حادث التصادف. فقط یک احتمال و هو کذب کلیهما منافات دارد با وقوع این حادثه.

نفر سومی به نام بکر وارد می شود می گوید: رأیت شخصا مات فی شارع الصفائیة فی حادث التصادف فی الساعة الثامنة.

ما تا به حال 4 احتمال داشتیم، آن چهار احتمال هر کدام جمع می شود یک بار با احتمال این نفر سوم و یک بار با احتمال کذب این نفر دوم، یعنی باید 4 را ضر در 2 بکنیم، می شود 8 احتمال: یک احتمال این است که اولی راست بگوید ولی دومی و سومی دروغ بگویند. یک احتمال این است که اولی و دومی راست بگویند سومی دروغ بگوید. همینطور حساب کنید 7 احتمال همه مشترکند در اینکه این حادثه واقع دشه است، چون یا هر سه راست گفته اند یا یکی از این سه راست گفته که می گوید رأیت، نتیجه وقوع حادثه است. فقط یک احتمال وآن کذب الجمیع است که می شود یک هشتم او خلاف نتیجه است.

حالا اگر مخبر چهارم مثلا خالد بیاید بگوید رأیت. آن 8 احتمال که بود تارة جمع می شود با احتمال صدق این نفر چهارم و تارة با احتمال صدق او، 8 ضرب در 2 می شود 16.

از 16 احتمال 15 احتمال مشترک هستند در نتیجه واحده و هو وقوع الحادثة التصادف و الموت، فقط یک احتمال از 16 احتمال خلاف این نتیجه است.

نفر پنجم که می آید می شود احتمال کذب جمیع یک سی ودوم.

همینطور احتمال کذب جمیع کم می شود. نسبت به نفر ششم می شود یک شصت و چهارم، و بعد نسبت به نفر هفتم می شود یک صدو بیست و هشتم، بعد نسبت به نفر هشتم می شود یک دویست و پنجاه ششم. دیگر این احتمال می شود موهوم و خلاف اطمینان. این می شود مستفیض. تا جائی می رسد که دیگر اطمینان نیست قطع نفسانی است، قطع است اما نه قطع ناشی از برهان. برهان ریاضی نیست که موجب قطع بشود، نه هنوز هم احتمال کذب جمیع وجود دارد. ولکن نفس احساس می کند دیگر احتمال کذب جمیع را نمی دهد ولو برهان ریاضی ندارد.

این حساب احتمالات است. اصلا ایشان در کتاب اسس منطقیه به این نتیجه رسیده است که غیر از اولیات و فطریات بقیه همه به حساب احتمالات برمی گردد، مثل تجربیات. اصلا اینها به حساب علم در این مقدماتی که ناشی از اولیات مثل امتناع اجتماع نقیضین نیست وفطری هم نیست که قضایا قیاساتها معها مثل الکل اعظم من الجزء، بقیه مقدمات برهانیه برهان عقلی نیست، بلکه بر اساس حساب احتمالات است مثل تجربیات. خب انسان ممکن است اشتباه بکند، خیلی در زندگی انسان اشتباه می کند، سوار قطار که می شوی فکر می کنی که درختها دارند حرکت می کنند، بعد متوجه می شوی که اشتباه می کنی قطار دارد حرکت می کند. خب انسان با حساب احتمالات احتمال خطائش را از بین می برد. الان شما وارد خانه یک آقایی می شوی می بینی که کتاب واسئل الشیعه گذاشته بحث وضوء که یجب غسل الوجه. احتمال می دهی که یک چک 50 هزار تومانی بود داخل این کتاب وسائل، این آقا همینجور باز کرد این چک را بردارد دیگر نبست، والا کاری به این بحث نداشت، واقعا این احتمال هست. اما نگاه می کنیم می بینیم آن طرف هم کتاب مستمسک بحث وضوء یجب غسل الوجه، آن هم احتمال می دهیم یک نامه ای آنجا بود می خواست بردارد، اتفاقا نامه را برداشت و عجله داشت و کتاب را باز گذاشت و رفت. بعد نگاه می کنیم آن طرف هم کتاب تنقیح بحث وضوء یجب غسل الوجه، احتمال هم دارد که اتفاقا کتاب از قفسه از دست این آقا افتاده زمین وهمینجوری باز شده این بحث آمده. ولکن آنقدر این احتمال های به حساب احتمالات ضعیف می شود، یعنی اگر یکی از این کتابها را بخاطر دیدن این بحث باز کرده باشد کافی است بگوئیم این آقا به دنبال دیدن بحث وضوء بود. فقط یک کتاب را به این هدف باز کرده باشد کافی است. تمام احتمالات مؤید این است که این آقا دنبال بحث وضوء بود، فقط احتمال اینکه جمیع این موارد به یک سبب آخر موجود شده است. خب این احتمال آنقدر ضعیف می شود که شما می گوئید آقا من یقین دارم که این آقا به دنبال بحث وضوء بود. از کجا یقین پیدا کردید برهان داشت؟ نه، همین حساب احتمالات بود.

آقای صدر می گویند اینجا هم همین است، ما استدلال اول را نگاه می کنیم در این مسأله فقهیه، احتمال خطاء در او یک سوم است، استدلال دوم را در این مسأله فقهیه نگاه می کنیم احتمال خطاء در هر دو یک چهارم است، استدلال سوم را نگاه می کنیم احتمال خطاء در هر سه یک هشتم است. استدلال چهارم که مطرح می شود احتمال خطاء در هر چهار یک شانزدهم است، استدلال پنجم را که نگاه می کنید احتمال خطاء در مجموع این پنج استدلال می شود یک سی و دوم. آنوقت این راجع به این مسأله فقهیه. راجع به مسأله فقهیه دوم هم حساب کنید. آنوقت وقتی اینجور شد شما فرض این است که از 9 مسأله فقهیه که هر مسأله فقهیه 5 احتمال داشت، اینجور حساب کردیم که ما احتمال خطاء را از 45 استدلال در 15 استدلال می دادیم. آنوقت این 45 را که حساب کنید هر استدلالی احتمال خطائش می شود یک سوم، خب فرض این است که 45 استدلال است به حساب احتمالات که حساب کنید احتمال اینکه این آقا در مجموع استدلال فقهی در این مسأله ای که مخالف اعلم هست خطاء کرده باشد ایشان می گوید که یک در 243 است. اینجور حساب می کنید. وجه استدلالش هم همین است که شما همینجوری حساب کنید بروید بالا، می رسد احتمال خطاء در جمیع یک در 243.

بعد ایشان می گوید مرجحات کیفی هم هست برای اینکه استدلال این غیر ذاعلم را قوی بکند. وآن اینکه اگر غیر اعلم ملتفت به استدلال اعلم هست ولی قبول نمی کند آن را. خب این مرجح کیفی است که احتمال خطاء این غیر اعلم ضعیف بشود. یا بعضی از موارد هست قابل بحث نیست مثل استظهار، او می گوید استظهر کذا دیگری می گوید استظهر کذا. اینها مرجح کیفی است که احتمال خطاء غیر اعلم را پائین می آورد.

ولذا به نحو موجبه جزئیه می شود بگوئیم که اطمینان پیدا می شود برای غیر اعلم.

اقول: این فرمایش ایرادهایی دارد:

ایراد اول: ما اطمینان ناشی از حساب احتمالات را قبول نداریم. شما صد تا دانه گندم می دانید یکی از آنها غصبی است، خب احتمال غصبی بودن هر کدام می شود یک صدم، ولی واقعا می شود بگوئیم می دانم این غصبی نیست؟ می دانم این دانه گندم غصبی نیست می دانم آن دانه گندم دوم غصبی نیست تا آن دانه گندم صدم. بعد خب کجا رفت آن علم اجمالی شما که می دانید یکی از این صد دانه غصبی است؟ شما می گوئید می دانم یکی از این صد دانه گندم غصبی است، بعد به هر کدام می رسید می گوئید می دانم این غصبی نیست می دانم این غصبی نیست می دانم این غصبی نیست، اصلا این عرفا تهافت است. ضعف احتمال ناشی از حساب احتمالات از نظر عقلاء علم به عدم نمی آورد. صرف ضعف احتمال که کافی نیست، چه کسی می گوید عقلاء اعتناء نمی کنند؟ تا علم به عدم پیدا نشود چرا عقلاء اعتناء نمی کنند؟

ایراد دوم: این فرمایش ایشان مختص به غیر اعلم نیست. این اشکال ایشان اگر درست بشود در اعلم هم هست. خب اعلم احتمال نمی دهد که اگر با غیر اعلم بحث کند غیر اعلم بیسواد که نیست، او هم بالاخره مطالبی دارد ولو با استفاده از مطالب اعلم. چه زیاد پیش آمده شاگردانی نظر استادشان را عوض کرده اند ولو با استفاده از مطالب خود همان استاد. یک مطلبی گفته اند که اصلا نظر استاد به کلی تغییر کرده. اینجور نیست که اعلم احتمال ندهد که غیر اعلم هیچ مطلبی نداشته باشد. نه احتمال می دهد او هم مطالبی داشته باشد، که یا خودش فهمیده اتفاقا، یا اینکه با استفاده از مطالب اعلم به آن نتائج رسیده است. یا اعلم فعلا اعلم است، احتمال نمی دهد یک اعلم دیگری اگر بود یا در آینده به وجود می آید نظرش را عوض بکند؟ احتمال که دارد، پس چه جور جازم می شود؟ شما نگاه کنید در طول تاریخ، شیخ طوسی اگر می دانست که استدلالاتش را علمای آینده اینقدر تخریب می کنند اطمینان پیدا می کرد به استدلال خودش؟ خب شما هم برفرض اعلم، اما احتمال نمی دهید که در آینده علمائی بیایند این استدلالهای شما را کن فیکون بکنند؟ پس چه جور جزم پیدا می کنید به این استدلالات.

پس این اشکال مختص به غیر اعلم هم نیست. ببینیم راه حل صحیح چیست.